

مطالعه تطبیقی ساختار کنایه در زبان فارسی و عربی

علی خضری^۱

استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه خلیج فارس، بوشهر

رسول بلاوی

استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه خلیج فارس، بوشهر

معصومه فتحی مقدم

دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید چمران اهواز

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۷/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۶/۲۰

چکیده

زبان و ادبیات فارسی و عربی از دیرباز ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر داشته و از همدیگر تأثیر و تأثر فراوانی پذیرفته‌اند. از جمله این تأثیر و تأثرات، می‌توان مبحث «کنایه» را نام برد که یکی از بحث‌های اساسی علم بیان و حساس‌ترین مسائل زبان است و در دو زبان فارسی و عربی، تعریف‌های مشابهی از آن دیده می‌شود. کنایه در هر دو زبان، به بخش‌هایی همچون «کنایه از صفت» و «کنایه از موصوف» و «کنایه از فعل یا مصدر» و «کنایه از نسبت» تقسیم می‌شود. در این مقاله، بر مبنای روش توصیفی - تحلیلی، ساختار کنایه در دو زبان فارسی و عربی بررسی تطبیقی شده، و نقاط مشترک و متفاوت آن برجسته شده، و دیدگاه‌های مختلف صاحب‌نظران دو زبان درباره این مبحث، بیان شده‌است. یافته‌ها نشان می‌دهد که کنایه در دو ادب فارسی و عربی به یک معناست و تفاوت‌های آن بسیار کم و گاه جزئی به نظر می‌رسد که در مختصرترین شکل، می‌توان آن را براساس تفاوت در معنایی دانست که بدان اشاره می‌کند. با این حال باید توجه داشت که در زبان عربی، نبود قرینه، کنایه را از مجاز متمایز می‌سازد، ولی در زبان فارسی این مبحث دقیقاً در برابر استعاره مرکب قرار می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: علوم بلاغی، بیان، کنایه، زبان فارسی، زبان عربی.

۱. مقدمه

یکی از جلوه‌های صور خیال، کنایه است که سابقه کاربردش - به عنوان یکی از شیوه‌های بیانی که حد و تعریف مشخصی دارد - به بعد از ظهور اسلام می‌رسد و بهترین مرجعی هم که در این باره وجود دارد، قرآن است. پیشینیان، به کنایه به صورت کلی پرداخته و این مبحث را به شکلی گسترده شرح و بسط نداده‌اند و تفصیل این بخش بیانی و تقسیم‌بندی آن به صورت جزئی را می‌توان مختصّ علمای بلاغت متأخر دانست.

کنایه نشانه‌ای از نشانه‌های بلاغت، و هدفی است که جز فرد خوش‌ذوق و پاک‌طبع بدان دست نمی‌یازد، و نشانه بلاغت در این است که حقیقت را با دلیل و برهان در شکل‌ها و صورت‌های زیادی برای فرد نمایان می‌سازد (الجارم و امین، ۱۳۸۴: ۱۳۱). همچنین کنایه یکی از شیوه‌های بسیار رایج بیانی و گفتاری است که ما در گفتار روزمره خود اغلب به کار می‌بریم مثل «کاسه داغ‌تر از آتش شدن» و «پا در هوا سخن گفتن» (عرفان، ۱۳۸۹: ۴۰۲).

۱-۱. معنای کنایه

این آرایه ادبی در لغت به معنی «پوشیده سخن گفتن» است و فعل آن در عربی به دو صورت «ناقص واوی» (کنا یکنو) و «ناقص یائی» (کنی یکنی) صرف می‌شود و در اصطلاح آن است که لفظی را بگویند و از آن لازم، معنی حقیقی را اراده کنند به این شرط که اراده معنی حقیقی نیز جایز باشد (همایی، ۱۳۷۰: ۲۰۵). بنابراین، کنایه ذکر مطلبی و اراده مطلب دیگری است؛ مطلبی که کنایی بودن آن به فضای سخن و مقدمات آن و حتی زمان و مکان بستگی دارد. تعریف گفته‌شده از کنایه، در هر دو زبان فارسی و عربی به یک شکل است و هیچ‌گونه اختلاف نظری‌ای درباره آن نیست.

به گیتی مرا نیست کس هم‌نبرد
 ز رومی و توری و آزادمرد
 (فردوسی، ۱۳۷۷: ۱۰۰۹/۳)

در بیت بالا، «آزادمرد» کنایه است از «ایرانیان»؛ یا

بیض المطابخ لا تشکو إمامهم
 طبیح القدر ولا غسل المنادیل
 (الهاشمی، ۱۳۸۳: ۲۲۰/۲)

در بیت بالا نیز «تمیزی آشپزخانه و گلایه نکردن کنیزان از شستن دستمال‌هایی که به هنگام خوردن غذا استفاده می‌شوند»، کنایه از صفت «بخل‌ورزی» است.

کنایه به لحاظ الفاظ و معانی ظاهری (مکنی به) در محور همنشینی، و به لحاظ معنای باطنی که مراد گوینده است (مکنی عنه) در محور جانشینی قرار می‌گیرد؛ و از آنجاکه کنایه رسیدن از یک سطح به سطح دیگری است و ارتباطی بین دو سوی حاضر و غایب ایجاد می‌کند، جنبه هنری و ادبی می‌یابد (شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۴۷).

۲-۱. ویژگی‌های کنایه

۱-۲-۱. دوبعدی بودن

در کنایه، یک معنی نزدیک یعنی تصویری که ملازم معنی مراد است و دیگر معنی دور یعنی خود مراد، دو یا چند بعدی بودن، یکی از عوامل مهم زیبایی‌آفرینی در کلام ادبی است که کاری خلاف روال عادی زبان و شگفت‌انگیز است؛ چراکه روال عادی زبان این است که یک لفظ فقط بر یک معنا دلالت کند، درحالی‌که در کنایه، کلام یکی است اما دو معنی از آن برمی‌آید (وحیدیان، ۱۳۷۵: ۵۸).

۲-۲-۱. تصویرگری

سخن، قدرت تفهیم و تفهم دارد ولی نمی‌تواند مفاهیم را نشان دهد؛ نقاشی آن را نشان می‌دهد ولی قدرت تفهیم و تفهم را ندارد. حال آنکه کنایه، هم بیان می‌کند و هم نشان می‌دهد، و این رمز تأثیر عمیقی است که کلام کنایی بر مخاطب می‌گذارد (حسینی، ۱۴۱۳: ۷۵۴).

۳-۲-۱. استدلال

اهمیت کنایه از آن روست که همیشه همراه دلیل می‌آید و از حقیقت و تصریح، بلیغ‌تر است. و وجه بلاغتش بر تصریح این است که کنایه مانند ادعای چیزی است با ارائه دلیل؛ زیرا در کنایه، انتقال از ملزوم به لازم است و وجود هر ملزومی گواه بر وجود لازم خود است؛ پس در کنایه، مانند این است که از وجود لازم بر وجود ملزوم استدلال شده‌است (تفتازانی، بی‌تا: ۴۱۴-۴۱۵).

۴-۲-۱. جذابیت بخشی

برخی از ادیبان فرنگی عقیده دارند که اگر چیزی را به همان نام که هست بنامیم، سه‌چهارم لذت و زیبایی بیان را از میان می‌بریم؛ زیرا کوششی که ذهن برای ایجاد پیوند میان معانی و ارتباط اجزای سازنده خیال دارد، بدین شکل از میان می‌رود و آن لذتی که حاصل جست‌وجوست، ناچیز می‌شود (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۳۹)؛ بنابراین، بیان مطلب در

قالب کنایه، سبب ترک تصریح به آن است و ذهن مخاطب برای یافتن معنای اصلی به تکاپو می‌افتد و این جست‌وجوی ذهنی، برای او خوشایند است.

پیرو مباحثی که بیان شد، این پژوهش بر آن است تا با تأملی در مبحث کنایه، نقاط اشتراک و اختلاف صاحب‌نظران و علمای بلاغت ادبیات فارسی و عربی را درباره این مبحث بیانی، مشخص سازد، و پس از بیان جایگاه کنایه در بلاغت و میزان تأثیر آن بر شیوایی کلام، در پی پاسخ به این پرسش است که ساختار کنایه در زبان فارسی و عربی چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با هم دارند.

۲. پیشینه تحقیق

درباره کنایه تحقیقات مفصل و پرتعدادی شده، اما هنوز تحقیقی در آرا و نظریات صاحب‌نظران و چگونگی وجود کنایه در دو ادب فارسی و عربی، انجام نگرفته‌است. از جمله این تحقیقات می‌توان به «پژوهش مروری بر آرایه کنایه» نوشته سعید قشقایی و مرضیه راستی‌کردار در شماره ۱۰۵ مجله رشد آموزش زبان فارسی اشاره کرد. نویسندگان مقاله نامبرده، معتقدند که نویسنده یا شاعر در مبحث کنایه می‌تواند با بهره‌گیری اندک از عناصر جنبی، بیشترین معنی را به کلمه بدهد و نهایت التذاد ادبی را برای خواننده‌اش به ارمغان بیاورد. در مقاله «کاربرد کنایه در پرتو آیاتی از قرآن مجید» نوشته روح‌الله نصیری، هم که در شماره ۱۷ مجله سراج منیر در سال ۱۳۹۳ چاپ شده، نویسنده، انگیزه‌ها و کاربردهای کنایه را در قرآن بررسی کرده و رعایت ادب را یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین دلایل استفاده از کنایه در قرآن می‌داند؛ چراکه با استفاده از کنایه و سایر فنون بیان، درباره خصوصی‌ترین مسائل انسان‌ها (آداب زناشویی و طهارت و...) بحث کرده درحالی‌که هیچ‌گاه از دایره ادب خارج نشده‌است.

۳. کنایه

پس از آنکه تعریف مختصری از کنایه را (که در هر دو زبان تعریفی مشترک دارد) به خاطر سپردیم، تقسیم‌بندی کنایه و نقاط مشترک و متفاوت آن را در هر دو زبان و اختلاف آن را با مجاز و استعاره و تعریض و... بررسی می‌کنیم؛ اما پیش از آن، ابتدا گریزی می‌زنیم به خاستگاه کنایه و چگونگی به وجود آمدن آن.

۳-۱. خاستگاه کنایه

کنایه ریشه در آداب و رسوم و هنجارهای اجتماعی و زیستی و باورهای مردمی دارد. مردم

در هر عصر، کنایاتی را استفاده می‌کنند که انعکاس‌دهنده زندگی آنان است، اما گاه و به دلیل از بین رفتن و فراموش شدن پیشینه این کنایات، یافتن وجه ارتباط و پیوند در میانه لازم و ملزوم آن‌ها آسان نیست؛ کنایه‌هایی همچون «دندان‌گرد» به معنی «آزمند و گران‌فروش» یا «سپیددست» به معنی «ستمکار» را می‌توان از این گونه‌ها به شمار آورد. با وجود این، تفاوتی که میان کنایه‌های مردمی و شاعرانه به چشم می‌خورد، در این است که کنایه‌های مردمی، به هر شیوه‌ای که به کار برده شوند همواره یکسان می‌مانند، اما کنایه‌های شاعرانه، چون از آفرینش هنری برخوردارند، بسته به سلیقه و پندار گویندگان تغییر می‌یابند (کزازی، ۱۳۸۶: ۱۷۶).

۲-۳. ساختار کنایه

ساختار کنایه بر «التزام» یا «بایستگی» استوار شده‌است. گوینده اگر لازم چیزی را بر سخن بیاورد و از آن لازم، خود آن چیز را بخواهد، در حقیقت کنایه‌ای را به کار گرفته‌است. در کنایه، معنای اصلی نیز پذیرفته و جایز است و این معنا می‌تواند خواست و هدف گوینده باشد؛ همچون:

نگه کرد قیصر بر آن سرفراز بدان چنگ و یال و رکیب دراز
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۹/۱)

یا:

طَوِيلُ النَّجَادِ، رَفِيحُ الْعِمَادِ كَثِيرُ الرَّمَادِ إِذَا مَا شَتَا
(الهاسمی، ۱۳۸۳: ۲۰۶/۲)

معنای اصلی هر دو کنایه در اینجا روشن است (رکاب دراز و حمایل بلند)، اما معنای کنایه‌اش، بلندی قامت است؛ زیرا رکاب دراز و حمایل بلند مستلزم قد بلند است. به عبارت دیگر، آنگاه که شنونده رکاب دراز را می‌شنود و به بالای بلند راه می‌برد، گویی معادله‌ای منطقی را در ذهن خود می‌پرورد: سهراب بالابلند است = زیرا رکابش دراز است؛ و همین‌طور است: زید طویل القامة = لانه طویل النجاد.

درباره ساختار کنایه باید گفت که برخی علمای بلاغت، استعمال کنایه را فقط در ترکیب و جمله و عبارت می‌دانند، اما برخی دیگر استعمال آن را در مفردات بسیط و مرکب نیز جایز دانسته و آن را وجه تمایز کنایه از موارد دیگری همچون تمثیل و تعریض به شمار آورده‌اند (گلی، ۱۳۸۷: ۱۹۷).

۱-۲-۳. مفردات بسیط

برخی از کلمات، بیش از یک جزء ندارند یعنی نمی‌توان قسمتی از آن‌ها را جدا کرد و در جای دیگری به کار برد. این‌گونه کلمات، بسیط‌اند؛ مانند اسم و ضمیر و قید.

هر که به زر نکتۀ چون روز داد سنگ ستد لعل شب‌افروز داد
(نظامی، ۱۳۹۰: ۲۸)

«زر» کنایه از «پول نقد» و «نکته» کنایه از «شعر» است. پول نقد در زمان‌های قدیم فقط سکه بود و زر در حقیقت کنایه از سکه‌های طلایی‌رنگ است که به دلیل رنگ زردشان به این نام، خوانده شده‌اند. مراد از نکته که در اینجا کنایه از شعر آمده نیز اشاره به کلام موجز دارد که بیشتر و به سبب ایجازش آن را منظوم می‌سرودند.

إِنَّ الذِّیْ مَالاً اللِّغَاتِ مَحَاسِنًا جَعَلَ الْجَمَالَ وَ سِرَّهُ فِی الضَّادِ
(الهاسمی، ۱۳۸۳: ۲۱۷/۲)

یعنی: آنکه زبان‌ها را سرشار از زیبایی‌ها ساخت، زیبایی و راز آن را در ضاد نهاد. «الضاد» کنایه از «زبان عربی» است؛ زیرا حرف «ض» فقط در زبان عربی تلفظ می‌شود. به همین سبب، در کنایه «لغة الضاد» را به «زبان عربی» نسبت می‌دهند.

۲-۲-۳. مفردات مرکب

مراد از مفرد مرکب آن است که اجزای آن کلمه، مستقل یا نیمه‌واژه باشد؛ مانند روان‌شناس و حسابدار و اسم فاعل.

در این چمن گل بی‌خار کس نچید آری چراغ مصطفوی با شرار بوله‌بی است
(حافظ، ۱۳۸۲: ۲۳۸)

در این شعر، «گل بی خار» کنایه از «کام بی رنج و زحمت» است.

الضَّارِبِینَ بِکُلِّ أَبْیَضٍ مَخْدَمٍ وَ الطَّاعِنِینَ مَجَامِعِ الْأَضْغَانِ
(الهاسمی، ۱۳۸۳: ۲۰۹/۲)

یعنی: آنان را که با شمشیرهای سپید و تیز بر پیکر دشمنان می‌زنند و آنان را هم که شمشیرهایشان بر کانون‌های کینه فرومی‌کنند، می‌ستایم.

در این شعر نیز اصطلاح «مجامع الاضغان» کنایه از «دل» است.

۳-۲-۳. جملات و عبارات

مقصود از جملات و عبارات، هر آن چیزی است که به صورت کنایه در قالب جمله یا عبارتی بیش از چند واژه، آمده باشد و بتوان منظور آن را از سیاق کلام به دست آورد؛ مانند:

به تاراج داد آن همه بوم و رُست به یکبارگی دست بد را بشست

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۱/۲۶۴)

مصراع دوم کنایه از کنار گذاشتن بدی است؛ به بیان دیگر، می‌شود آن را کنایه از توبه کردن دانست، چراکه ترک کردن یکباره گناه یا بدی، مرادف معنی توبه نیز هست.

۳-۳. اقسام کنایه در زبان فارسی

کنایه در هر دو زبان فارسی و عربی، اقسامی - با نقاط اشتراک و تفاوت - دارد؛ برای نمونه، در تقسیم‌بندی براساس معنایی که کنایه بدان اشاره می‌کند، در زبان فارسی، کنایه از فعل یا مصدر، و در زبان عربی کنایه از نسبت را از وجوه تفاوت می‌یابیم، درحالی‌که برخی صاحب‌نظران زبان فارسی - همچون جلال‌الدین همایی - کنایه از نسبت را نیز از اقسام کنایه به شمار آورده‌اند. کنایه براساس معنایی که به آن اشاره می‌کند، شامل «کنایه از صفت»، «کنایه از موصوف»، «کنایه از نسبت»، «کنایه از فعل یا مصدر» می‌شود.

۱-۳-۳. کنایه از صفت

در ادبیات فارسی، کنایه از صفت را (معنای وضعی) صفتی می‌دانند که باید از آن متوجه صفتی دیگر (معنای کنایی) شد؛ مثلاً در بیت زیر از خاقانی (۱۳۷۵: ۵۰۱/۱) «سیه‌کاسه» صفتی است که ما را متوجه صفتی دیگر یعنی کثیف بودن و بخیلی می‌کند:

دهر سیه‌کاسه‌ای است ما همه مهمان او بی‌نمکی تعبیه است در نمک خوان او

درک معنای باطنی برخی از این صفات آسان است، همچون «عنان‌پیچ و عنان‌دار» به معنای «سوارکار»، و درک برخی دیگر، دشوار و پیچیده است، همچون «ریش‌گاو» در فارسی و «عریض القفا» در عربی به معنای «نادانی و حماقت».

کنایه از صفت در هر دو زبان به دو قسمت تقسیم می‌شود: قریبه و بعیده.

۱-۱-۳-۳. کنایه قریبه

کنایه قریبه خود به دو قسمت تقسیم می‌شود: آشکار و نهان.

۱-۱-۱-۳-۳. آشکار

در این گونه از کنایه، درک معنای کنایی و خواست گوینده به آسانی انجام می‌گیرد، مانند این بیت از مسعود سعد سلمان (۱۳۶۲: ۶۲۶):

نیستی نیک تنگ‌چشم، به خرج کدیه را بس فراخ‌کام نه‌ای

در بیت، بالا «تنگ‌چشم» کنایه از «خسیس» است و «فراخ‌کام» کنایه از «آزمندی».

۲-۱-۳-۳. نهران

در این گونه از کنایه، درک معنای کنایه به آسانی انجام نمی‌گیرد و مستلزم تفکر و تأمل است. مسعود سعد سلمان (همان: ۱۵۸) چنین سروده‌است:

از آنکه نادان بودم چو گرد کردم ریش مرا به نام همه ریش گاو خواند پدر

«ریش گاو» کنایه از «فرد نادان» است، یا «عریض الوساده» که کنایه از «نادانی» است؛ چراکه انتقال از بزرگی و پهن بودن بالش به معنای کنایه نادانی، احتیاج به تفکر و تأمل دارد، بدین گونه که فرد به علت خوابیدن بسیار که نشان از سستی و حماقت است، بالشش پهن شده‌است، اما این انتقال به سبب زیادی واسطه‌ها نیست که بتوان آن را کنایه بعیده دانست.

۲-۱-۳-۳. کنایه بعیده

کنایه بعیده آن است که در میانه دو معنی کنایه، چند میانجی یا واسطه وجود داشته باشد و راه بردن از لازم به ملزوم به آسانی انجام نگیرد؛ همچون: «هرمز، نزار بره است» و از «نزار بره»، «بخشندگی» را بخواهیم، چراکه ضعف و نزاری بره هرمز، نشانه آن است که بره به اندازه کافی شیر ننوشیده، و کم بودن شیر مادر بره نشانه زیاد دوشیدن شیر است و دوشندگی بسیار شیر نشانه نوشندگان بسیار آن و نوشندگان بسیار نشانه زیادی رفت‌وآمد مهمان که آن، نشانه مهمان‌نوازی است.

۲-۳-۳. کنایه از موصوف

این نوع کنایه در هر دو زبان تعریف مشترکی دارد و عبارت است از اینکه با ذکر صفت یا ملازم آن، کنایه از موصوف شناخته می‌شود؛ مانند «أبناء النيل» که کنایه از «مصریان» است، یا «پادشاه ددان» که کنایه از «شیر درنده» است. همچنین ممکن است ملازم صفت ذکر باشد؛ مانند «هو حارسُ علی ماله» که پاسداری از مال، ملازم صفت بخل است و این کلام، کنایه از «فرد بخیل» یعنی موصوف است.

این قسمت از کنایه نیز به دو بخش تقسیم می‌شود: الف. هنگامی که صفتی را همواره با کنایه، خاص و ویژه موصوفی گردانند، به گونه‌ای که از آن صفت همیشه آن موصوف خاص را بخواهند همانند «دشت سواران نیزه‌گزار» که در شاهنامه کنایه از «سرزمین تازیان» بوده‌است:

یکی مرد بود اندر آن روزگار / ز دشت سواران نیزه‌گزار
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۹/۱)

یا همچون حاتم که در ادبیات عربی و فارسی همواره کنایه از فرد بخشنده است.
نکته دیگر آنکه کنایه از موصوف گاه به یک معناست مثل «موطن الاسرار» که در این
بیت کنایه از «قلب» است:

فلما شربناها و دبّ دبیبهها / إلی موطن الاسرار قلت لها قفی
(الهاسمی، ۱۳۸۳: ۲۰۸/۲)

یعنی: پس آن گاه که شراب را نوشیدیم و جریان آن به سوی جای رازها پیش رفت، به
او گفتم: «بایست! بس است!».

ب. آن است که چند صفت را با هم در زبان بیاورند و از آن‌ها به کنایه موصوفی را
بخواهند. در این قسم، شرط است که صفت یا صفات، ویژه موصوف باشد و از آن تجاوز
نکند، تا انتقال از آن صفت یا صفات، به آن مکنی‌عنه یا موصوف پدید آید. باید دانست که
ذکر مجموعه صفت یا صفات متعدد از موصوف، و اراده موصوفی خاص، کلام را به
چیستان نزدیک می‌کند (شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۷۵)؛ مانند:

بخواه آن طبع را قوت، بخواه آن کام را لذت / بخواه آن چشم را لاله، بخواه آن مغز را عنبر
(همان)

که مجموعه صفات ذکر شده از قبیل قوت طبع دادن و لذت کام بخشیدن و سرخ کردن
چشم و معطر ساختن مغز، مربوط به شراب است. یا: «حی مستوی القامة عریض الأظفار»
(الهاسمی، ۱۳۸۳: ۲۰۹/۲) که هر سه صفت، کنایه از موصوف انسان است.

۲-۳-۳. کنایه از فعل یا مصدر

در این گونه از کنایه، فعل یا مصدر یا جمله یا اصطلاحی (مکنی‌به) را در معنای فعل یا
مصدر یا جمله یا اصطلاحی دیگر (مکنی‌به) به کار می‌رود. این کنایه، رایج‌ترین نوع کنایه
در ادبیات فارسی است؛ خاقانی (۱۳۷۵: ۴۱۶/۱) می‌گوید:

دندان نکنی سپید، تالب / از تب نکنم کبود هر دم

«که دندان سپید کردن» کنایه از «خندیدن» است.

باید دقت داشت که درک برخی از این کنایه‌ها، آسان است و فهمیدن برخی دیگر

دشوار؛ زیرا برای فهمیدن آن‌ها باید با زمینه‌های فرهنگی خاصی آشنا بود؛ همچون این بیت از خاقانی (همان: ۱۰۴۹/۲):

عاشق بکشی به تیر غمزه چندان که به دست چپ شماری

که «به دست چپ شمردن» کنایه از فراوانی است؛ زیرا در «عقد انامل» که نوعی حساب در قدیم بوده، یکان و دهگان را با دست راست و صدگان و هزارگان را با دست چپ می‌شمردند (شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۷۷).

۳-۴. اقسام کنایه در زبان عربی

۳-۴-۱. کنایه از صفت

کنایه از صفت در زبان عربی تعریفی متفاوت با همتای خود در زبان فارسی دارد بدین‌گونه که به ذکر لفظ موصوف یا به لحاظ آن در ساختار کلام شناخته می‌شود؛ به عبارتی، لفظ موصوف ذکر شده، ولی صفت از آن اراده می‌شود؛ همچون «هو ریب ابی‌الهلول» که ابی‌الهلول موصوف و مراد از آن صفت «کتمان سر» است (الهاشمی، ۱۳۸۳: ۲۰۳/۲). از آنجاکه ابوالهلول مجسمه‌ای مشهور در کنار اهرام مصر است و مصریان آن را نماد رازداری می‌دانند، به فردی که رازش را به شدت می‌پوشاند، چنین کنایه‌ای داده می‌شود که فالانی دست‌پرورده ابوالهلول است.

قسمت دیگر کنایه از صفت، جایی است که لفظ موصوف ذکر نشده، بلکه در کلام لحاظ شده‌است؛ به عبارتی، جایی است که ساختار سخن بر موصوف دلالت کند:

تَجُولُ خَلَائِلُ النِّسَاءِ وَلَا أَرَى لِرْمَلَةٍ خَلَائِلًا يَجُولُ وَلَا قُلْبًا
(الهاشمی، ۱۳۸۳: ۲۰۶/۲)

در این بیت، شاعر، صفت «چاقی» را در قالب «تکان نخوردن پای‌بند موصوف» بیان می‌کند. به غیر از موارد گفته‌شده، اختلاف دیگری در کنایه از صفت، بین دو زبان فارسی و عربی وجود ندارد؛ از همین روی، از تکرار مطالب خودداری می‌کنیم.

۳-۴-۲. کنایه از موصوف

وجود تعریف مشابه در دو زبان ما را از تکرار این مورد نیز بی‌نیاز می‌سازد.

۳-۴-۳. کنایه از نسبت

مراد از این نوع کنایه، اثبات یا نفی نسبت چیزی برای چیز دیگر است؛ پس مکنی‌عنه

نسبت است که اسناد داده شده به چیزی که با آن پیوند و اتصال دارد. سکاکی کنایه‌ای را که هدف آن اختصاص صفت به موصوف است، کنایه نسبت می‌داند، که در واقع اثبات امر برای امری دیگر یا نفی آن از غیر است (فاضلی، ۱۳۷۶: ۲۸۱)؛ همچون:

إِنَّ السَّامِحَةَ وَالْمَرْوَةَ وَالنَّوْدِيَّ فِي قُبَّةِ ضُرَيْبَتِ عَلِيِّ بْنِ الْحَشْرَجِ
(الهاشمی، ۱۳۸۳: ۲/۲۱۰)

که بی‌شک قرار دادن این سه صفت (السماحة، المروءة، الندی) در مکان ویژه ابن‌حشرج مستلزم این صفات برای خود اوست. این بخش از کنایه نیز به دو قسمت تقسیم می‌شود: ۱-۳-۴-۳. یا صاحب نسبت در آن ذکر شده:

الْيَمَنُ يُتَّبَعُ ظِلُّهُ وَالْمَجْدُ يَمْشِي فِي رِكَابِهِ
(همان: ۲۱۱)

یعنی: یمن و برکت، پیرو سایه اوست، و بزرگواری در رکاب او راه می‌رود. ۲-۳-۴-۳. یا صاحب نسبت در آن ذکر نشده: «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ يَنْفَعُ النَّاسِ» که کنایه از خیر نداشتن کسی است که به مردم سود نمی‌رساند و حالت تعریض دارد.

اما واضح‌ترین نشانه کنایه از نسبت، این است که در آن، صفت یا آنچه مستلزم صفت است، ظاهر باشد و بدان تصریح شود؛ همچون «فی ثوبیه أسد» که کنایه از صفت شجاعت و اثبات آن در ممدوح است (همان: ۱۲۴)؛ هرچند صاحب‌الایضاح چنین اعتقادی ندارد. وی معتقد است که علاوه بر کنایه از صفت و کنایه از موصوف و کنایه از نسبت، نوع دیگری از کنایه وجود دارد و آن عبارت است از کنایه از صفت و نسبت با هم (خطیب قزوینی، ۱۹۸۹: ۴۶۵)؛ مثلاً در «کثیر الرماد فی ساحة عمرو» در واقع دو کنایه در یک کنایه وجود دارد؛ اولی مهمان‌نوازی و دومی اثبات مهمان‌نوازی (نسبت دادن مهمان‌نوازی) به عمرو است.

۵-۳. دیگر اقسام کنایه

کنایه به اعتبار واسطه‌ها و لوازم و ساختار و روند سخن در هر دو زبان، به چهار قسم تقسیم می‌شود: تعریض، تلویح، رمز، ایما. بیان این نکته خالی از فایده نیست که سکاکی درباره لفظ تقسیم‌بندی کنایه به موارد پیش‌گفته، نظر متفاوتی دارد. وی معتقد است کنایه به این گونه‌ها «تفاوت» پیدا می‌کند و از بیان «تقسیم می‌شود» ابا دارد؛ چراکه در نظر او موارد پیش‌گفته، از اقسام کنایه نیست، بلکه اعم است و در غیر کنایه نیز یافت می‌شود (عرفان، ۱۳۸۹: ۴۳۵). اکنون به بررسی این چهار قسم از کنایه می‌پردازیم:

۱-۵-۳. تعریض

در لغت، خلاف تصریح، و در اصطلاح آن است که سخن به کار برده شود و با آن به معنی دیگری اشاره شود که از ساختار کلام فهمیده می‌شود؛ ممکن است آن معنا متضمن طنز یا تنبیه باشد و بدین سبب است که مخاطب را آزرده نمی‌کند (تجلیل، ۱۳۶۲: ۸۳)، چنانکه برای دوستی که هرگز از کسی دستگیری نمی‌کند، بگویند:

دوست آن دانم که گیرد دست دوست در پریشان‌حالی و درماندگی
(سعدی، ۱۳۸۵: ۴۱)

یا همچون این بیت:

إذا الجودُ لم يُرزَقْ خلاصاً مِنَ الأذى فلا الحمدُ مكسوباً ولا المالُ باقياً
(الهاشمی، ۱۳۸۳: ۵۱۱/۲)

یعنی: زمانی که بخشش، از آزار و اذیت پیراسته نشده باشد، پس نه ستایشی به دست آمده‌است و نه دارایی‌ای باقی مانده.

مردم ایران در مقابل تعریض بسیار حساس بوده‌اند و در برخی کتاب‌های آداب‌المعلمین آمده‌است که دانشجو نباید در مقابل استاد خود از استاد دیگری ستایش کند، چون ممکن است استاد آن را تعریض به خود تلقی کند (شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۸۳).

نوع دیگری از تعریض وجود دارد که عکس اعمال یا صفات کسی را ذکر کنیم و در این صورت، تعریض به طنز یا سخره نزدیک می‌شود؛ مانند ابیات زیر:

واعظان کاین جمله در محراب و منبر می‌کنند چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند
(حافظ، ۱۳۸۲: ۳۲۸)

جماعتی که نظر را حرام می‌دانند نظر حرام بکردند و خون خلق حلال
(سعدی، ۱۳۸۵: ۷۴۵)

می‌توان گفت تعریض، گاهی همچون مجاز است؛ مثلاً اگر فردی به کسی بگوید «آذیتنی فستعرف»، این جمله را می‌گوید با اینکه مقصودش از «تای خطاب»، کسی است که با مخاطب همراه است نه خود مخاطب؛ یعنی گوینده مخاطب را اراده نکرده، تا لفظ تنها در غیر موضوع‌له به کار رود و مجاز شود؛ اما اگر هر دو را اراده کند، آن جمله کنایه می‌شود؛ برای اینکه گوینده با لفظ، معنی اصلی و غیراصولی را با هم اراده کرده و مجاز با اراده معنی اصلی، منافات دارد (عرفان، ۱۳۸۹: ۴۳۰).

۲-۵-۳. تلویح

در لغت، آن است که از دور به غیر خودت اشاره کنی و در اصطلاح، عبارت است از آنکه واسطه‌های میان لازم و ملزوم متعدد باشد، که این امر معمولاً فهم مکنی‌عنه را دشوار می‌سازد؛ همچون:

وما یَکُ فِی مِینِ عِیْبِ فِائِیْ جِبانُ الکَلْبِ، مَهْزُولُ الفِصِیلِ
(الهاسمی، ۱۳۸۳: ۲/۲۱۲)

یعنی: و در من هیچ عیبی نیست؛ بی‌شک من سگم ترسو و بچه‌شترم لاغر است. شاعر، ترسو بودن سگ و لاغر بودن شتر را کنایه از بخشش ممدوح آورده‌است، که بی‌شک در این کنایه‌ها واسطه‌های فراوان نهفته‌است: بسیار مهمان آوردن، بسیار حمله بردن سگ، بسیار بازداشتن سگ از هجوم بردن، و سرانجام ترسو شدنش که نشانه مهمان‌نوازی و بخشش فرد ممدوح است. همچنین است بسیار مهمان آمدن، بسیار استفاده کردن از شیر شتر، کم ماندن شیر برای بچه‌شتر، و سرانجام لاغر شدن آن، که نشانه مهمان‌نوازی است؛ یا:

های! خاقانی! بنای عمر بر یخ کرده‌اند زو فُقع مگشای، چون محکم نخواهی یافتن
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱/۴۷۴)

«فُقع گشودن» کنایه از خودستایی و نازندگی است با این توضیح که فُقع یا فُقع، عربی‌شده فوگان است. فوگان نوشابه‌ای گازدار بوده که از جو می‌ساخته‌اند، و از آنجاکه این نوشیدنی، گازدار بوده، در معنای مجازی «آروغ زدن» به کار می‌رود. با این واسطه‌ها، لازمه آروغ زدن، پرخوری است؛ و لازمه پرخوری، لذیذ بودن خوراکی؛ و لازمه لذیذ و گوارا بودن خوراکی، توانگری؛ و لازمه توانگری، در ناز و نعمت زیستن؛ و سرانجام لازمه آن، خودستایی و نازندگی است.

۳-۵-۳. رمز

در اصطلاح، کنایه‌ای است که واسطه‌های آن اندک باشد و معنای کنایی نیز در آن چندان آشکار نباشد. کنایه‌های رمزی همچون سایر کنایه‌ها از زبان مردم گرفته شده و ریشه در هنجارهای اجتماعی و آداب و رسوم مردمی دارند، اما از آنجاکه خاستگاه برخی از آن‌ها، کم‌کم از میان رفته، یافتن لزوم و پیوند در میانه دو معنای کنایه در آن‌ها، همواره آسان

نیست؛ همچون «کام خریدن» که معنای کنایه‌اش، امید به کسی دادن و به خوشایند او رفتار کردن است؛ چنانکه فردوسی (۱۳۷۷: ۱۴۸/۲) سروده‌است:

پدر چون کند با پسر کارزار بدین آرزو، کام دشمن مخار
یا «عریض الوساده» کنایه از کودنی و نابخردی، و «مکتنز اللحم» کنایه از دلیری، و «کم‌زهره» کنایه از ترسو بودن و... .

۳-۴. ایما

کنایه‌ای است که واسطه‌ها در آن اندک و خواست و هدف گوینده در آن مشخص باشد؛ به عبارتی، راه بردن از لازم به ملزوم به آسانی انجام بگیرد. بیشتر کنایه‌های به‌کاربرده‌شده در زبان فارسی از نوع ایماست؛ همچون:

دلَم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم
(حافظ، ۱۳۸۲: ۳۶۰)

«رخت بر بستن» کنایه‌ای نزدیک و آشنا از سفر کردن و رفتن از جایی به جای دیگر است. «زندان سکندر» و «ملک سلیمان» نیز کنایه‌هایی از نوع رمزند که به ترتیب کنایه از «شهر یزد» و «سرزمین پارس» هستند.

در ادبیات عربی نیز کنایه در اشکال بسیاری دیده می‌شود؛ نمونه‌ای از آن در این بیت از بحتری (۱۹۹۱: ۹۹۱/۲) به چشم می‌خورد:

أَوْ مَا رَأَيْتَ الْمَجْدَ الْقَى رَحْلَهُ فَيَ آلَ طَلْحَةَ ثُمَّ لَمْ يَتَحَوَّلْ

یعنی: آیا ندیدی که بزرگواری در دودمان طلحه اقامت گزید و به جای دیگری نرفت؟! در این بیت، کنایه از نسبت نیز به چشم می‌آید؛ مجد را به مهمانی نسبت کرده‌است که در خانواده آل طلحه مانده و اینکه آنان بزرگواران و بخشندگان هستند.

۳-۶. فرق میان کنایه و مجاز

در کنایه، همانند مجاز، با دو معنا روبرویم: معنای اصلی یا زبانی واژه، و معنای هنری یا ادبی آن. اما آنچه کنایه را از مجاز جدا می‌سازد، این است که در مجاز، معنای اصلی واژه به طور کامل فراموش می‌شود و گوینده فقط معنای هنری یا ادبی‌اش را می‌خواهد. از طرف دیگر، ساختار سنجیده کنایه به گونه‌ای است که کنایه در خود به پایان می‌رسد و

برای خودش بسنده و کافی است؛ مثلاً از «درازی رکاب»، به شیوه‌ای برهانی، می‌توان «قد بلند» را فهمید و «بلندی قد» به ناچار از «درازی رکاب» برمی‌آید.

از تفاوت‌های کنایه با مجاز در زبان فارسی نیز همین مورد است. اینکه در کنایه اراده معنای اصلی جایز است، اما در مجاز جایز نیست؛ البته در کنایه نیز گاهی اراده معنی اصلی صحیح نیست؛ همچون: «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (زمر: ۶۷) که در چنین موارد خاصی، اراده معنی اصلی که ترجمه ظاهر آیه است، امکان ندارد؛ چراکه خداوند متعال جسم نیست و دست ندارد، پس در اینجا معنای لازمی آن، که قدرت کامل است، مقصود است (الهاشمی، ۱۳۸۳: ۲۰۴). سکاکی فرق دیگر کنایه و مجاز را در این دانسته که مبنا و اساس کنایه، در انتقال از لازم به ملزوم است (طول قامت ملزوم و طول نجاد لازم)، حال آنکه در مجاز، انتقال از ملزوم به لازم است (مثلاً وقتی که غیث را در معنی نبات به کار بریم، غیث ملزوم است و نبات لازم)؛ زیرا لازم تازمانی که به خودی خود و یا با پیوستن قرینه‌ای به آن ملزوم نباشد، انتقال از آن به ملزوم ممنوع است. نیز به سبب آنکه لازم، جایز است برای عام باشد، و عام بر خاص دلالتی ندارد، لذا در این هنگام انتقال در کنایه همچون مجاز از ملزوم به لازم است (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۶۰۲). این در حالی است که تفتازانی فرق میان کنایه و مجاز را در انتقال از لازم به ملزوم رد می‌کند و می‌گوید انتقال از لازم به ملزوم در دو جا ممکن است: یکی، جایی است که لازم به تنهایی با ملزوم مساوی باشد مثل «ناطق» که با «انسان» مساوی است، و دیگری، جایی است که لازم با ضمیمه شدن به قرینه‌ای، با ملزوم مساوی شود؛ مانند «حیوان» که اگر در عرف فارسی آن را با درازگوش ضمیمه کنیم، به معنی «الاغ» است، و در غیر این صورت، انتقال از لازم به ملزوم، ممکن نیست.

۷-۳. فرق میان کنایه و استعاره

مجاز به علت همانندی در کلام (استعاره مصرحه مرکب) احتمال دارد با کنایه اشتباه شود نه استعاره مفرد؛ زیرا کنایه غالباً به صورت جمله و عبارت است و گاهی اوقات، مفرد هم می‌آید. حال فرق کنایه و استعاره مرکب در این است که استعاره مرکب، مجاز است و لذا جمله قرینه بازدارنده‌ای دارد که به خواننده می‌گوید جمله در معنی اصلی خود به کار نرفته‌است؛ مانند «آب در هاون کوبیدن» که از نظر عرف و عقل انجام نمی‌شود. اما در کنایه، قرینه بازدارنده‌ای وجود ندارد که دلالت بر معنی دیگری کند؛ مثلاً وقتی می‌گوییم

«فلانی در خانه‌اش باز است» امکان دارد واقعاً مراد این باشد که کسی در خانه خود را باز می‌گذارد. به هر حال، بی‌توجهی به نبود قرینه و امکان حمل آن بر معنای ظاهری، باعث شده است که در کتاب‌های سنتی، بسیاری از استعاره‌های مرکب را کنایه بدانند؛ همانند این بیت از انوری (۱۳۷۲: ۵۹۲):

مباد روزی بی ملک تو جهان، که به روز روشن از آن پس ستاره بشمارد
ستاره شمردن در برخی کتاب‌های بلاغی، کنایه دانسته شده است، حال آنکه به قرینه «روز روشن» متوجه می‌شویم که مراد از آن، معنای ظاهری نیست. شاعر می‌خواهد بگوید روز روشن بدون تو چون شب است و شب شدن در حکم رواج فساد و اختلال در احوال است؛ پس ستاره شمردن در روز روشن، استعاره مرکب است از معکوس شدن اوضاع و احوال. دلیل دیگر برای استعاره بودن مصراع دوم آن است که این جمله حکم مثل را دارد و مثل معمولاً بر پایه استعاره است (شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۸۹).

۸-۳. اختلاف نظر صاحب‌نظران ادبیات عربی و فارسی درباره کنایه

اختلاف نظری که در میان صاحب‌نظران ادبیات عربی و فارسی درباره کنایه وجود دارد، مربوط است به انتقال از لازم به ملزوم یا برعکس. خطیب قزوینی، صاحب *الایضاح*، اعتقاد دارد کنایه وسط و میانه بین حقیقت و مجاز است. به نظر وی، کنایه حقیقت نیست، زیرا از لفظ، معنای حقیقی اراده نمی‌شود؛ مجاز هم نیست، زیرا قرینه بازدارنده از اراده معنی اصلی را ندارد. اما ابن‌سنان و عبدالقاهر جرجانی، کنایه را جزیی از حقیقت می‌دانند. سکاکی نیز در این باره هم‌نظر آنان است. عبدالقاهر جرجانی و ابن‌سنان، اعتقاد دارند در کنایه لازم ذکر می‌شود و ملزوم اراده می‌شود، مثلاً از «طویل النجاد» که لازم است، ملزوم آن یعنی «بلندی قامت»، اراده می‌شود. سکاکی هم چنین اعتقادی دارد، اما خطیب قزوینی معتقد است از آن‌جا که شنونده معنای کنایی را از معنی حقیقی می‌فهمد و از معنی حقیقی به خود آن باز می‌گردد، بدین جهت ملزوم است؛ هرچند در حقیقت و وجود خارجی خود، لازم باشد. جرجانی کنایه را این‌گونه معرفی می‌کند که در کنایه، متکلم می‌خواهد یک معنی را اثبات کند، پس آن را با لفظ مخصوص خود - که در زبان برای آن وضع شده است - نمی‌آورد، بلکه معنایی را جایگزینش می‌سازد که تابع لازم لفظ مذکور است و آن را دلیلی برای لفظ مذکور قرار می‌دهد. این تعریف جرجانی، بیانگر آن است که لفظ

ذکر شده که دلالت بر معنای مقصود دارد، تابع لازم معنی مقصود است و معنی مقصود ملزوم آن است (غریب، ۱۴۱۳: ۲۴۷). ابن سنان نیز در تعریف کنایه آورده است که در کنایه، دلالتی را بر معنی مورد نظر می‌خواهی، بدون آنکه از لفظ خاص آن - که در زبان برای آن وضع شده است - استفاده کنی، بلکه از لفظی برای آن استفاده می‌کنی که تابع آن معنی «لفظ مذکور» باشد (همان: ۲۴۹). در این تعریف، مشاهده می‌شود که ابن سنان نیز همچون جرجانی، لفظ مذکور را لازم و معنای مقصود را ملزوم می‌داند. اما براساس نظر خطیب قزوینی، لفظ «طویل النجاد» ملزوم است برای معنی «بلندی قامت»؛ البته نظر قزوینی از نظر درک و فهم، آسان تر و فهمیدنی تر است، چراکه زمانی بند شمشیر می‌تواند بلند باشد که قامت بلند باشد، بنابراین بلندی قامت لازم می‌شود و بلندی حمایل ملزوم و متبوع قامت بلند است. تفتازانی نیز همان گونه که در قسمت فرق کنایه با مجاز آمد، انتقال از لازم به ملزوم را با دلایل گفته شده، رد می‌کند.

۴. نتیجه

کنایه، از مباحث بلاغی است که خاستگاه آن در باورها و هنجارهای اجتماعی و آداب و رسوم ملت‌ها قرار دارد. از آنجاکه سرزمین پارس از دیرباز مجاور سرزمین اعراب بوده، لذا در آداب و رسوم و هنجارها از همدیگر تأثیر و تأثر فراوانی داشته‌اند؛ بدین سبب ادبیات این دو قوم نیز مشابهت‌هایی دارد. از جمله این موارد ادبی، کنایه است که در هر دو زبان مشابهتی چشمگیر دارد. کنایه در هر دو ادب به یک معناست و تفاوت‌های آن بسیار کم و گاه جزئی است، که در تقسیم‌بندی براساس معنایی که به آن اشاره می‌کند، خلاصه می‌شود. در ادبیات فارسی، تلاش‌های فراوانی به منظور شناخت کنایه شده است؛ از جمله آنکه در ادبیات گذشته فارسی، کنایه شامل استعاره و مجاز هم می‌شد، از آن روی که بسیاری از استعاره‌ها و مجازها به اشتباه در کتاب‌های قدیمی، کنایه دانسته شده بودند که با تلاش ادیبان و صاحب‌نظران بلاغت، این موارد شناخته شده و از هم تفکیک یافته است.

منابع

- انوری (۱۳۷۲)، *دیوان*، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، جلد دوم، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- البحتری (۱۹۹۱)، *دیوان*، بتحقیق محمد التنوچی، جلد دوم، الطبعة الثانية، بیروت، دارالکتاب العربی.
- الجرام، علی و مصطفی الامین (۱۴۲۶)، *البلاغة الواضحة*، چاپ چهارم، قم، مؤسسة الصادق^(ع) للطباعة والنشر.

- تجلیل، جلیل (۱۳۶۲)، *معانی و بیان*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۹)، *شرح السعد المسمی مختصر المعانی*، بتحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، الطبعة الاولى، قم، سیدالشهدا.
- _____ (بی تا)، *المطول*، قم، مکتبه‌الداوری.
- حافظ شیرازی (۱۳۸۲)، *دیوان*، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، چاپ سوم، تهران، زوار.
- حسینی، جعفر (۱۴۱۳)، *اسالیب البیان فی القرآن*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خاقانی (۱۳۷۵)، *دیوان*، ویراسته دکتر میرجلال‌الدین کزازی، دو جلد، چاپ اول، تهران، مرکز.
- خطیب القزوینی، محمد بن عبدالرحمن (۱۹۸۹)، *الایضاح فی علوم البلاغة*، شرح و تعلیق و تنقیح محمد عبدالمنعم الخفاجی، الجزء الاول، بیروت، الشركة العالمية للكتاب.
- سعدی شیرازی (۱۳۸۵)، *کلیات*، به تصحیح محمدعلی فروغی، چاپ اول، تهران، هرمس.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶)، *صور خیال در شعر فارسی*، چاپ سوم، تهران، آگاه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۵)، *بیان*، ویراست سوم، تهران، میترا.
- عرفان، حسن (۱۳۸۹)، *کرانه‌ها (شرح فارسی کتاب مختصر المعانی)*، جلد سوم، چاپ پنجم، قم، هجرت.
- غریب، عبدالعاطی علی‌علام (۱۴۱۳)، *البلاغة العربیة بین الناقدین الخالدین عبدالقاهر الجرجانی و ابن سنان الخفاجی*، الطبعة الأولى، بیروت، دارالجمیل.
- فاضلی، محمد (۱۳۷۶)، *دراسة و نقد فی مسائل بلاغیة هامة*، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۷)، *شاهنامه*، چهار جلد، تحت نظر ی.ا. برتلس. چاپ اول، تهران، سوره.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۶)، *بیان (زیباشناسی سخن پارسی)*، تهران، مرکز.
- گلی، احمد (۱۳۸۷)، *بلاغت فارسی (معانی و بیان)*، تبریز، آیدین.
- مسعود سعد سلمان (۱۳۶۲)، *دیوان*، به تصحیح رشید یاسمی، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۹۰)، *کلیات*، به تصحیح وحید دستگردی، چاپ دوم، تهران، نگاه.
- الهاشمی، احمد (۱۳۸۳)، *ترجمه و شرح جواهرالبلاغه*، جلد دوم (بیان و بدیع)، ترجمه حسن عرفان، چاپ چهارم، قم، بلاغت.
- همای، جلال‌الدین (۱۳۷۰)، *معانی و بیان*، به کوشش ماهدخت بانو همایی، چاپ اول، تهران، هما.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۷۵)، «کنایه؛ نقاشی زبان»، *مجله فرهنگستان*، شماره ۸، صص ۶۹-۵۵.